

- با دکتر علی اکبر سیاسی نسبتی داشت؟

کیانوری: نمی دانم. هرگز از او در این رابطه چیزی نشنیده ام.

- فرهاد عاصمی؟

کیانوری: دکتر فرهاد عاصمی نیز از جوانانی بود که برای تحصیل به آلمان غربی آمد و عضو حزب شد. پدر فرهاد عاصمی دکتر داروساز بود و در تهران داروخانه داشت. من او را از سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵، که عضو ساده حزب بود، می شناختم. او از همان زمان يك فرد مذهبی بود. پس از انقلاب نیز او را دیدم و کاملاً مذهبی بود و قسمت های مهمی از قرآن را از حفظ داشت. فرهاد تحصیلات خود را در رشته پزشکی به پایان رسانید و پزشك متخصص درجه اول در رشته سرطان شناسی شد. پس از انشعاب سازمان انقلابی، عاصمی جزء کسانی بود که صادقانه در حزب ماند و با تمام توانش فعالیت کرد. او در مسئله ارسال نشریات به ایران، که قبلاً شرح داده ام، بسیار فعال و مبتکر بود.

پس از انقلاب، فرهاد عاصمی به ایران آمد و به عنوان مسئول سازمان حزب به مازندران رفت. در مازندران در رشته تخصصی خود کار می کرد و از این طریق زندگی خود را تأمین می کرد و به اتفاق یکی از پزشك های قدیمی عضو حزب به نام دکتر آزاد فعالیت می کرد. پلنوم هفدهم حزب در منزل دکتر عاصمی در ونك برگزار شد. در این پلنوم فرهاد عاصمی عضو مشاور کمیته مرکزی گردید. (پدر او پس از انقلاب عضو حزب نشد و فعالیتی نداشت.) همسر عاصمی آلمانی بود و دو بچه اش به سختی فارسی صحبت می کردند. در دوران فعالیت در ایران، ما دیدیم که آنها واقعاً دچار مشکل هستند و ماندن آنها در ایران وضع زندگی فرهاد و تربیت کودکانش را دشوار خواهد کرد. ما به او پیشنهاد کردیم که به اروپا برود و در آنجا هم به حزب کمک کند و هم به خانواده اش برسد. او واقعاً حاضر نبود که به خارج برود، ولی ما با اصرار او را به اروپا فرستادیم. تا زمانی که من دستگیر شدم، عاصمی در بخش اروپای غربی حزب فعال بود.

- اصولاً وضع کادرهای حزبی که در دهه چهل در اروپای غربی جذب حزب توده شدند از

نظر دانش تئوریک و سیاسی چگونه بود؟

کیانوری: این گروه افراد اغلب از نظر سیاسی و علمی در سطح متوسطی بودند. اصولاً ما افراد برجسته تئوریک خیلی کم داشتیم. عموماً از نظر سواد مارکسیستی در سطح متوسط بودند و کلیاتی را خوانده بودند. ولی از نظر اعتقادی، اعتقاد کامل به سوسیالیسم و اتحاد شوروی و حزب داشتند و با کمال صداقت کار می کردند.

- محسن علوی (بهزاد)؟

کیانوری: محسن علوی در سالهای آغاز دهه ۱۳۲۰ رئیس فرهنگ کرمانشاه بود. او به

حزب پیوست و در کنار کارهای حزبی (تشکیل حوزه و کمیته حزبی) فعالیت فرهنگی وسیعی انجام داد و لذا مورد علاقه شدید مردم بود. آقای عمویی، که در آن زمان در کرمانشاه دانش آموز بود، خاطرات جالبی از او نقل می کرد. علوی بعداً به تهران منتقل و پس از انشعاب گروه خلیل ملکی مسئول یکی از کمیته های چهارگانه حزب در تهران و عضو کمیته ایالتی تهران شد. او پس از ۲۸ مرداد زندانی شد. مأمورین فرمانداری نظامی آنقدر او را شکنجه دادند تا دست راستش بکلی فلج شد و بالاخره به کمک سرهنگ علوی کیا، که با او نسبتی داشت، آزاد گردید. پس از پیروزی انقلاب، یکی از اولین کسانی که به حزب آمد و آماده فعالیت شد محسن علوی بود. او عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول کمیته حزبی یکی از نواحی تهران بود و در پلنوم هفدهم به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد.

### انحلال حزب توده و زمینه های آن

- حزب توده در سالهای ۱۳۵۸ - ۱۳۶۱ در کنار اقدامات علنی و مواضع سیاسی خود، به يك رشته اقدامات پنهانی و غیرقانونی نیز دست زد که سرانجام به انحلال حزب و دستگیری رهبران و کادرهای آن انجامید. مفید است که در این فصل به این اقدامات بپردازیم!

کیانوری: همانطور که گفتم، یکی از مصوبات پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب (اسفند ۱۳۵۷) آماده نگاه داشتن سازمان حزبی برای مقابله با شرایط اضطراری بود. این براساس تجربه ای بود که ما از تاریخ گذشته حزب خود (حوادثی مانند جریان آذربایجان، غیرقانونی شدن حزب در بهمن ۱۳۲۷ و مهم تر از همه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و تجربه سایر احزاب کمونیست داشتیم. پس از استقرار رهبری حزب در ایران، یکی از اولین تصمیمات هیئت سیاسی ایجاد سازمان مخفی بود. این تصمیم به اتفاق آراء به تصویب رسید. طبق این مصوبه رهبری تشکیلاتی حزب موظف شد که هسته اساسی سازمان نوید را حفظ کند و آن را در سازمان علنی حزب ادغام نکند. تا این زمان ما عده ای را به سازمان نوید جلب کرده و مانع علنی شدن آن - در شرایط شور انقلابی چندماهه اول پس از انقلاب - شده بودیم. پس از این مصوبه، بتدریج با جلب افراد جدید سازمان نوید گسترش داده شد و آقای محمدمهدی پرتوی - مسئول تشکیلاتی و مطبوعاتی سازمان - در این سمت ابقاء شد. قرار شد که سازمان برای خود يك چاپخانه مخفی و چندین پایگاه چاپ و تکثیر در تهران و مراکز مهم استانها ایجاد کند و خانه هایی را برای اقامت و اختفای رهبری و کادرهای مرکزی حزب در شرایط اضطراری، مانند يك کودتای ارتجاعی، تدارک ببیند.

تصمیم بعدی هیئت سیاسی پذیرش افراد نظامی به حزب بود. پیش از پیروزی انقلاب

عده معدودی از افراد نظامی در آلمان با مرکز حزب تماس گرفته بودند که اولین آنها ناخدا حمید احمدی بود که در آن زمان درجه نائوسروانی داشت. او در سال ۱۳۵۶ به وسیله عمویش، دکتر رحیم احمدی - که ساکن آلمان غربی و عضو حزب بود - به ما معرفی شد و آمادگی خود را برای فعالیت اعلام کرد. نائوسروان احمدی در آن تاریخ در انگلستان بود و مسئولیت گروه نوابانی که در انگلیس دوره می‌دیدند را به عهده داشت. ما به او توصیه کردیم که به ایران بازگردد و بکوشد تا افراد دیگر را به حزب جلب کند. او پذیرفت و به ایران بازگشت. بنابراین، در ماههای نخستین پس از انقلاب عده‌ای از نظامیان بودند که به حزب گرایش داشتند.

- علت این امر چه بود؟ فعالیت حزب توده در نیروهای مسلح در دوران رژیم شاه؟

کیانوری: خیر! حزب ما پس از کشف سازمان افسری در سال ۱۳۳۳ در میان نظامیان فعالیت و شبکه‌ای نداشت. ریشه این گرایش به سوابق فعالیت حزب در سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۳ در جامعه و در نیروهای مسلح بازمی‌گشت. بعضی از این افراد، که مسن‌تر بودند، در سالهای پیش از کودتا در مدرسه به حزب گرایش یافته بودند. شروع انقلاب سبب شد که این تمایل به حزب تجدید شود.

- در سالهای ۱۳۳۳ - ۱۳۵۷ گاه شاهد کشف برخی نظامیان و یا شبکه‌های مخفی در ارتش شاه بوده‌ایم که با شوروی ارتباط داشتند. مهم‌ترین آن، شبکه‌ای است که توسط دو برادر سرهنگ به نام حسین زاده اداره می‌شد. آیا حزب توده با این افراد ارتباط داشت؟

کیانوری: خیر! حزب هیچ ارتباطی با این افراد نداشت و از فعالیت آنها مطلع نبود. در مورد برادران سرهنگ حسین زاده فقط پرتوی و هاتفی در نشریه نوید مطلبی نوشتند و از آنها به عنوان مبارزان و شهیدان راه آزادی تجلیل کردند. پس از انقلاب که دوره نوید تجدید چاپ می‌شد ما گفتیم که این مطلب حذف شود.

بهرحال، از همان آغاز فعالیت علنی حزب عده‌ای از افراد ارتش و پلیس، که بیشتر افسر و تعدادی درجه‌دار بودند، به ما مراجعه می‌کردند و درخواست عضویت در حزب را می‌نمودند. ما این افراد را نپذیرفتیم و گفتیم که شما را نمی‌شناسیم. بعداً، تعدادی از آنها از طریق دوستان قدیمی حزب تقاضای عضویت کردند که این بار به عضویت درآمدند.

رهبری حزب با در نظر گرفتن تجربه گذشته در زمینه کار مخفی، هم از این نظر که در شرایط فعالیت مخفی اختفاء در منازل افسران بهترین امکان است و هم از این نظر که وجود افسران می‌تواند مانند سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۳ از نظر اطلاعاتی کمک مؤثری به فعالیت حزب باشد، تصمیم گرفت که این افراد را بپذیرد. در عین حال تصمیم گرفته شد که بهیچوجه مانند سابق سازمان خاص و مستقلی با عنوان سازمان افسری وجود نداشته باشد. در این تصمیم ما

تجربه لو رفتن سازمان افسری در سال ۱۳۳۳ را مدنظر داشتیم. شکل جدیدی که برای سازماندهی نظامیان توسط ما به کار گرفته شد چنین بود که هر افسر یا درجه دار با یکی از کادرهای سازمان مخفی حزب مرتبط باشد. در شرایط خاصی که چند نظامی از قبل با یکدیگر آشنایی داشتند و گرایش سیاسی یکدیگر به حزب را می شناختند، آنها با هم يك گروه را تشکیل می دادند. در نیروی دریایی چنین وضعی بود. ولی حتی همین گروه هم از وجود سایر افراد حزبی در نیروی دریایی نباید مطلع می شد. بعدها مواردی بود که گروه اصلی ما در نیروی دریایی به حزب پیشنهاد می کرد که فلان کس را به عضویت حزب بپذیریم. آنها نمی دانستند که این فرد با حزب مرتبط است.

یکی دیگر از تصمیمات ما، که در حقیقت هیچ فایده ای نداشت و تنها به بار سنگینی بر گرده حزب بدل شد، مسئله اختفای سلاح بود. در جریان حوادث ۲۱ و ۲۲ بهمن افراد شبکه مخفی و گروه های حزبی مقداری اسلحه از پادگانهای نظامی و غیره به دست آورده و این سلاح ها را جمع و انبار کرده بودند. هنگامی که به ایران آمدم از این جریان مطلع شدم. تا آنجا که در خاطر من است، و البته افراد دیگری آن را نفی می کنند، پیش از ورود من بخشی از این سلاح ها در خانه یکی از افراد شبکه مخفی جاسازی شده بود ولی بقیه هنوز گردآوری نشده و نزد افراد بود. لکن، مهدی پرتوی مدعی است که فقط بخشی از سلاح ها جمع شده بود و هنوز چیزی جاسازی نشده بود و ما منتظر آمدن «کیا» (من) و کسب تکلیف از او بودیم که با این اسلحه ها چه بکنیم. من در اینجا یکی از کارهای غلط و اشتباهات بزرگ خود را مرتکب شدم. این تصمیم شخص من بود و واقعاً افراد دیگر رهبری از آن کوچکترین اطلاعی نداشتند. من به پرتوی گفتم که این سلاح ها نگهداری شود. علت این بود که من پیدایش يك شرایط اضطراری، مانند حرکت کودتایی از سوی نیروهای راست، را محتمل می دانستم و تصور می کردم که شاید این سلاح ها به درد بخورد. افراد سازمان مخفی نیز این سلاح ها را مخفی کردند و دیگر من هیچ اطلاعی از کم و کیف و تعداد و نوع آن نداشتم. باز تأکید می کنم که بجز من، پرتوی و آن کسانی که این سلاح ها را مخفی کردند، هیچ کس مطلقاً از این جریان اطلاع نداشت. در شبکه علنی حزب وضع بدین شکل بود که افراد به سازمان حزبی اطلاع می دادند که ما در جریان ۲۲ بهمن اسلحه ای به دست آورده ایم. طبق دستور رهبری حزب این سلاح را فرد فوق باید بلافاصله به کمیته محل تحویل می داد. این تصمیم رسمی هیئت سیاسی حزب بود که اجرا می شد. علاوه بر آن، ما به تمام شبکه های سازمان حزبی بخشنامه کردیم که چنانچه حوزه های حزبی مطلع شوند که فردی از اعضای حزب سلاحی را نزد خود نگه داشته و دستور حزب را اجرا نکرده است، باید بلافاصله و بدون قید و شرط از حزب اخراج شود. پس از مدتی، خانه مهدی پرتوی از طرف

کمیته محل مورد بازرسی قرار گرفت. در این زمان، مهدی در منزل نبود و برادرش هادی پرتوی بود. افراد کمیته در بازرسی می بینند که روی میز مهدی پرتوی کاغذهای زیادی ریخته است. آنها از هادی می پرسند که این اوراق مال کیست؟ او می گوید: متعلق به برادرم است. آنها اوراق را جمع می کنند و با خود به کمیته می برند و به هادی می گویند که هر وقت برادرت آمد به کمیته مراجعه کند. از او می پرسند که این اوراق چیست؟ پرتوی پاسخ می دهد که: من عضو حزیم و این مکاتبات سازمان حزبی است. (او نمی گوید که این نامه ها متعلق به سازمان مخفی است.) در این اوراق در چند مورد، و نه خیلی زیاد، نامه هایی بود که افراد شبکه مخفی پرسیده بودند که سلاحی داریم و با آن چه کنیم. افراد کمیته در این مورد از مهدی پرتوی می پرسند. او پاسخ می دهد: این سلاح هایی است که در روزهای پیروزی انقلاب به دست افراد حزب افتاده و اکنون آنها از ما استعلام می کنند که با آن چه کنند. پاسخ ما به این افراد این است که شخصاً به کمیته مراجعه و سلاح را تحویل دهند. سپس، مهدی پرتوی رسید تعدادی از این سلاح ها را که به کمیته تحویل شده بود ارائه می دهد. ماجرای فوق بدین ترتیب تمام شد و مهدی پرتوی اوراق را تحویل گرفت و به منزل بازگشت. این جریان گذشت تا اینکه ماجرای دیگری پیش آمد، که شرح مفصل آن را بعداً می دهم، و من متوجه شدم که تعدادی از این سلاح ها جاسازی نشده و در دسترس است. در این جریان، من با کمال تعجب متوجه شدم که آقای پرتوی يك اسلحه کلاشینکف در اتومبیلش حمل می کند. به او گفتم: این سلاح ها بالاخره وبال گردن ما خواهد شد و خوب است که آن را تحویل دهیم. البته پرتوی این گفته من را، به نفع خودش، به یاد نمی آورد و مدعی است که من چنین چیزی نگفته ام. ولی من قسم می خورم که به وی گفتم: این سلاح ها وبال گردن ماست و باید بنحوی از خودمان دور کنیم؛ و پرتوی گفت: نمی شود، ما اسلحه کمری زیاد نداریم ولی تقریباً حدود ۱۰۰۰ عدد نارنجك داریم که حمل اینها خطرناك است.

در رابطه با اسلحه دو ماجرای دیگر نیز برای ما پیش آمد که شرح می دهم: حدود ۱/۵ الی ۲ سال پس از آن ماجرا، یکی از افراد مرکزی سازمان نوید به نام خدایی که به سازمان علنی حزب منتقل شده بود (او در سازمان نوید مسئول يك شاخه بود) به من گفت: ما در جریان ۲۲ بهمن مقداری سلاح جمع کرده ایم که در يك خانه اجاره ای جاسازی شده و پدرم در این خانه زندگی می کند و از این قضیه بی خبر است و تنها مادرم می داند که سلاح ها کجاست. پدر خدایی افسر بازنشسته شهربانی بود. من دیدم که اگر او این سلاح ها را، که مقدار کمی بود، جابجا کند خطرناك است و گفتم که در همانجا بماند. جریان دیگر مربوط به گاگیک آوانسیان است: يك مجموعه آپارتمانی در تهران در اجاره ما بود که در این آپارتمان ها تعدادی از اعضای

کمیته مرکزی زندگی می کردند. میزانی، بابک امیر خسروی، شلتوکی و غنی بلوریان مدتی ساکن این مجموعه بودند. گاگیک آوانسیان نیز در این مجموعه در يك آپارتمان زندگی می کرد. روزی صاحبخانه پیغام گذاشت که در زیرزمین چیست؟ مراجعه شد و دیدیم که گاگیک يك چمدان اسلحه در آنجا پنهان کرده است. گاگیک را خواستم و به او گفتم: تو واقعاً دیوانه ای! در خانه ای که چهار عضو کمیته مرکزی در آن زندگی می کنند جادادن اسلحه بجز دیوانگی چه نام دارد؟ به او گفتم: این سلاح ها را باید هر چه زودتر خارج کنی و حتی اگر لازم باشد در زباله دانی بریزی! فردای آن روز گاگیک آمد و گفت: سلاح ها را کنار خیابان گذاشتم. بعد از دستگیری ما معلوم شد که گاگیک چنین نکرده و سلاح ها را در خانه یکی از خویشاوندانش در جنوب تهران پنهان کرده است.

بدین ترتیب، این اقدام غلط - که تصمیم شخصی من بود - وبال گردن حزب شد. پس از دستگیری ما جاسازی ها کشف شد و معلوم شد که امیر معزز - از اعضای مرکزی سازمان مخفی - در آنجا تله انفجاری درست کرده که اگر دیوار خراب شود انفجار رخ دهد. بدین ترتیب، یکی از افرادی که از طرف سپاه برای کشف جاسازی رفته بودند به علت انفجار تله زخمی شد که البته بعداً خوب شد.

- یکی از مهم ترین اقدامات غیرقانونی حزب توده، ارتباط و ارائه اطلاعات نظامی به سرویس اطلاعات نظامی شوروی سابق (جی.آر.یو) بود. در این باره نیز توضیح دهید!  
کیانوری: بله! بزرگترین اشتباه سیاسی زندگی من پذیرش درخواست مقامات شوروی در این زمینه است. دو یا سه سال پیش از پیروزی انقلاب، اتحاد شوروی با يك مورد مهم سرقت اسرار نظامی خود توسط آمریکاییها مواجه شد. (آمریکاییها يك هواپیمای میگ ۲۵ شوروی را دزدیده و به ژاپن برده بودند.) آنها، در مقابل، تصمیم گرفتند که به اطلاعات فنی هواپیمای اف ۱۴ دسترسی پیدا کنند. در راستای این اقدام، مقامات شوروی به من نیز مراجعه کردند و از امکان من در این زمینه جويا شدند.

- این درخواست چگونه مطرح شد؟

کیانوری: همانطور که گفته ام، سرلشکر دولین يك نماینده در برلین داشت که سرهنگ بود. این سرهنگ از سوی دولین و شعبه ارتش کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی با من رابطه داشت. روزی این سرهنگ از من خواست که در پارک نزدیک خانه آنها گردش کنیم. در این دیدار، سرهنگ فوق جوانی را که با او بود با نام «لئون» به من معرفی کرد و هر سه در پارک قدم زدیم. در این گردش درخواست دستیابی به اطلاعات اف ۱۴ از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به اطلاع من رسید.

- ظاهراً «لئون» نام مستعار است. لطفاً مشخصات ظاهری او را ذکر کنید!

کیانوری: «لئون» جوانی بود ۳۵ - ۴۰ ساله با قد متوسط و موهای بور.

- با او چند دیدار داشتید و چه مسایلی مطرح شد؟

کیانوری: در خارج با «لئون» چند دیدار داشتم که جزئیات آن را به یاد ندارم. در ایران

تنها يك بار با او دیدار کردم.

- لطفاً نام آن سرهنگ رابط را نیز ذکر کنید!

کیانوری: به یاد ندارم.

بدین ترتیب، درخواست فوق از سوی حزب کمونیست شوروی به اطلاع من رسید و من نیز پذیرفتم که در این زمینه کمک کنم. در همان زمان طی تماسی که با سازمان نوید داشتم این خواست را مطرح کردم. امکان دیگری هم بود و آن جوانی بود که با همافرها آشنایی داشت. از او نیز خواستم که به ایران برود و تفحص کند که آیا دوستان او امکان دسترسی به چنین اطلاعاتی را دارند یا نه. این جریان ادامه داشت تا انقلاب پیروز شد و ما به ایران آمدیم و فعالیت حزب را در داخل کشور آغاز کردیم. در این زمان، «لئون» به تهران آمد و درخواست خود را مجدداً مطرح کرد. این يك اشتباه فوق العاده بزرگ حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که از دبیرکل يك حزب کمونیست، آنهم حزبی با ۴۰ سال سابقه، چنین درخواستی را بکنند. اشتباه عمیق تر من این بود که این درخواست را پذیرفتم و این اطلاعات را به شورویها دادم. - این اطلاعات را چگونه تهیه کردید؟

کیانوری: یکی از همافران عضو حزب در پایگاه اصفهان توانست به این اطلاعات دسترسی پیدا کند. این اسناد در اختیار مهدی پرتوی - مسئول سازمان مخفی - قرار گرفت و به شورویها رد شد. از این جریان - تصور می کنم - فقط چهار نفر اطلاع داشتند: من، مهدی پرتوی، میزانی (که در اواسط جریان رابطه اش با شورویها قطع شد) و يك یا دو نفر که مستقیماً با آن همافر ارتباط داشتند و اطلاعات و اسناد را از او می گرفتند. هیچ فرد دیگری در حزب از این جریان اطلاع نداشت. در همین جا باید اضافه کنم که این اطلاعات بطور ناقص به شورویها رد شد زیرا در اواسط کار آنها اطلاع دادند که دیگر نیاز نداریم. - چرا؟

کیانوری: تصور می کنم که در همان زمان سوریه موفق شد يك هواپیمای اف ۱۴ آمریکا

را سرنگون کند. بدین ترتیب اطلاعات شورویها تکمیل شد و دیگر به ما نیاز نداشتند.

- ظاهراً علاوه بر افرادی که گفتید، حبیب الله فروغیان و گایک آوانسیان نیز با «لئون»

ارتباط داشتند. طبق گزارش واحد اطلاعات سپاه در آن زمان، که در پرونده موجود است، در



یکی از این قرارها - که در لوناپارک بوده - گاگیک از طرف شما يك بسته به «لئون» داده و يك كيف نارنجی تحویل گرفته و برای شما آورده است.

کیانوری: بله! مدتی گاگیک با «لئون» رابطه داشت و بعد فروغیان جانتسین او شد. ولی «لئون» مدت کوتاهی در ایران بود و به شوروی رفت.

- درباره گاگیک بیشتر توضیح دهید!

کیانوری: گاگیک آوانسیان از ۱۰ - ۱۲ سالگی در قزوین عضو سازمان جوانان حزب و فوق العاده فعال و زرنگ بود. از این نظر، او واقعاً از عناصر استثنایی حزب بود. در سازمان جوانان از مخالفین شرمینی بود و به همین جهت از سوی دسته شرمینی کنار گذاشته شد. او سپس در حزب به فعالیت پرداخت و در شعبه اطلاعات حزب کارهای فنی می کرد. جوان فوق العاده مثبتی بود و من علاقه بسیار زیاد به او داشتم. پس از خروج ما از کشور، گاگیک در ایران بود و تا زمان انقلاب چندین بار زندانی شد و آخرین بار به همراه چند نفر دیگر از جمله هدایت الله معلم دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. خانم او طلاق گرفته و با فرد دیگری ازدواج کرده و به اتفاق بچه گاگیک در فرانسه زندگی خوبی داشت. پس از انقلاب، ما به علت شایستگی زیاد گاگیک او را به عنوان عضو کمیته مرکزی برگزیدیم.

- همین ویژگیها سبب شد که او را به عنوان رابط خود با شورویها برگزینید؟

کیانوری: بله! چون فرد فوق العاده مطمئن و فعال و با سابقه ای بود او را به عنوان رابط خود با شورویها انتخاب کردم.

در همین جا باید تأکید کنم که پس از دستگیری ما، در محاکمات، این مسئله را خیلی بزرگ کردند و به عنوان یکی از بزرگترین دلایل جاسوسی ما مطرح نمودند. بنظر من این مسئله جاسوسی نبود. جاسوسی عبارت از چیزی است که امنیت نظامی و سیاسی کشور را به مخاطره اندازد. اطلاعات نظامی که ما در اختیار شورویها قرار دادیم چنین وضعی نداشت. این اطلاعات مربوط به تکنولوژی نظامی آمریکاییها بود که دشمن ایران بود و با همین هواپیماها کشتی های ایران را می زد. اسرائیل، ترکیه و همه دشمنان ایران این اطلاعات را داشتند و بنابراین اطلاع مخفی نبود که به امنیت نظامی و سیاسی ایران لطمه بزند. البته من این جرم را پذیرفته و می پذیرم که عمل ما حتماً جرم بوده است. دقیقاً در مورد افراد نظامی هم من جرم را پذیرفته و می پذیرم. ولی واقعاً، به تمام شرافت خود سوگند، که این اقدام برای مقابله با توطئه های آمریکا بود. ما می دانستیم که اگر آمریکا در ایران کودتا بکند اول به سراغ توده ایها می آید. حداقل ۶ طرح کودتایی پس از انقلاب کشف شد و همه اعتراف کردند که قصد کشتن توده ایها را داشته اند. ما باید چه می کردیم؟ دست روی دست می گذاشتیم تا عوامل غرب ما را



بکشند؟ هدف ما واقعاً این بود و گرنه با حداکثر ۱۲۰ نظامی در سراسر ایران و ۱۰۰۰ نارنجک چه کار دیگری از دست ما ساخته بود؟  
- اجازه دهید که وارد این بحث نشویم. ولی مطمئناً نفس وجود يك گروه سیاسی - نظامی جرم بوده است!

کیانوری: من همانوقت گفتم که این سلاح‌ها وبال گردن ما خواهد شد و آنها را توی خاکروبه بریزید. این گفته مرا پرتوی تکذیب می‌کند!  
- علاوه بر سلاح، مسئله اعضای نظامی نیز مطرح است!

کیانوری: ببینید! ما همیشه از خطر عوامل غرب وحشت داشتیم و این را قطعی می‌دانستیم که آنها در صورت موفقیت به قتل عام توده‌ایها دست بزنند. این تمایل آنها در اعترافات گروه‌های کودتایی چون «نوزده»، «نیما» و گروه قطب‌زاده منعکس است. به همین دلیل ما تصمیم قطعی گرفته بودیم که رهبری حزب را به خارج از کشور منتقل کنیم. این مسئله را طبری در کژراهه گفته و در اعترافات همه افراد رهبری - از عمویی گرفته تا دیگران - موجود است. پس، هدف ما توطئه علیه جمهوری اسلامی نبود. گروهی که قصد کودتا دارد چرا باید افراد رهبری خود را به خارج منتقل کند؟

- وجود عناصر رده بالای نظامی در سازمان مخفی حزب را چگونه توجیه می‌کنید؟  
کیانوری: ما که به دنبال این افراد نرفته بودیم. يك وقتی است که ما به دنبال افراد رده بالای نظامی به راه افتاده و آنها را جلب کرده ایم. در اینصورت شما حق دارید بگویند که هدف شما از این کار چه بود و حتماً نظر سویی داشته‌اید. ولی چنین نبود و هیچ يك از این افراد را ما پیدا نکردیم. این افراد رده بالا، همه، تقریباً یا تحقیقاً در نوجوانی عضو سازمان جوانان حزب بودند و پس از انقلاب خودشان به سراغ ما آمدند. هیچ کدام را ما پیدا نکردیم. سرهنگ عطاریان، سرهنگ کبیری و ناخدا افضلی بزرگترین افراد نظامی عضو حزب بودند. تعدادی نیز افسران بازنشسته بودند مانند سرهنگ افرایی، سرهنگ قنبری و سرگرد شمسی. اینها همه یا در نوجوانی به حزب تمایل داشتند و یا از طریق خانواده‌شان به حزب تمایل پیدا کرده و خودشان به سراغ ما آمدند. حتی در مورد آن همافری که در اصفهان بود و اطلاعات اف ۱۴ را در اختیار ما گذارد جریان همین گونه بود. قبل از انقلاب، جمعی از همافران بودند که تمایلات توده‌ای داشتند ولی هنوز با مرکز حزب مرتبط نبودند. یکی از اعضای حزب، که مقیم استراسبورگ بود، با این افراد آشنایی داشت و به ما اطلاع داد. بعد از انقلاب، این افراد عناصر جالبی از آب درنیامدند. لذا، ما آنها را کنار گذاشتیم و تنها یکی از آنها - همان همافری که ذکر او شد - را حفظ کردیم که تیپ خوبی بود. پس، عملکرد ما يك نقشه از پیش حساب شده نبود.

- افضلی هم در گذشته عضو سازمان جوانان بود؟

کیانوری: بله! افضلی و خطیبی، که در قم بود، عضو سازمان جوانان حزب بودند. بعد از انقلاب، خطیبی در حزب به فعالیت پرداخت و از طریق او افضلی به ما وصل شد.  
- در مسئله روابط با سرویس جی.آر.یو مسئله فقط به اطلاعات مربوط به اف ۱۴ محدود نبوده و اطلاعات دیگری نیز به شورویها داده می شده است. آیا این عمل «جاسوسی» نام ندارد؟

کیانوری: ببینید! جاسوسی زمانی است که ما يك سر نظامی ایران را به شورویها می دادیم که در اثر آن قدرت نظامی یا سیاسی ایران تضعیف می شد. آن بخش از عملکرد ما، که من اطلاع دارم، چنین نبود. به علاوه، در يك بخش دیگر من اصلاً از کم و کیف اطلاعات داده شده به شورویها مطلع نبودم. پرتوی، به عنوان مسئول سازمان مخفی، اطلاعات را می گرفت و به شورویها رد می کرد.

- در میان همین اطلاعات رد شده، اطلاعاتی نیز بود که حتی طبق تعریف شما جنبه جاسوسی داشت.

کیانوری: ببینید! امکان این بوده و چنین شده. مثلاً، همین مسئله قطب زاده را من به شورویها اطلاع ندادم. ولی سعید آذرنگ، که گزارش های پرتوی را به شورویها می داد، در زندان به من گفت: يك بار نامه ای به من داده شد که به رابط شوروی بدهم و من باز کردم و دیدم که گزارشی است به خط پرتوی درباره قطب زاده. پرتوی این مسئله را به من نگفته بود و خودش گزارش را رد کرده بود. به علاوه، مواردی بود که شورویها خودشان مستقیماً با عناصری ارتباط داشتند و در جریان دستگیری ما همه به حساب «ملانصرالدین» گذاشته شد. مثلاً، يك سرهنگ ارتش دستگیر شد که گزارشی را درباره تصمیمات جلسه شورای انقلاب به شورویها می داده است. نام او را، که احتمالاً سرهنگ آزادفر است، من در يك نشریه خواندم. بنابراین، من صراحتاً می گویم که رهبری حزب از این کار اطلاع نداشت و بجز افرادی که با این مسایل مرتبط بودند بقیه مبرا هستند.

- روابط فروغیان و رصدی با شورویها چگونه بود؟

کیانوری: درباره فروغیان قبلاً گفته ام. احمدعلی رصدی نیز از افسران قدیمی عضو حزب بود که به شوروی رفت. او در آذربایجان شوروی با دانشجویان اختلاف شدید داشت و به کمک ما به مسکو منتقل شد و مدتی نیز به پکن رفت. در سالهای پیش از انقلاب، رصدی از افراد بسیار مورد اطمینان ما و مسئول سازمان حزب توده ایران در اتحاد شوروی بود. از نظر شخصی نیز جزء دسته خاصی نبود و انسان پاك و ساده و مورد علاقه همه بود. بعد از پیروزی انقلاب،

رصدی و فروغیان داوطلبانه به ایران آمدند. به همراه آنها فرد دیگری به نام خلعت بری نیز بود که به مجرد رسیدن به ایران به حساب پولهایش رسیدگی کرد و به دنبال زندگی رفت. او از خلعت بری های مازندران و پولدار بود و شاید حالا خاطرات خود را هم نوشته باشد! فروغیان و رصدی و یک فرد دیگر به نام موسوی تبریزی از همان آغاز پیشنهاد کردند که یک شرکت تجاری تأسیس کنیم. من مخالفت کردم ولی بی فایده بود و آنها شرکت را ایجاد کردند و به معامله با شوروی و برخی کشورهای سوسیالیستی پرداختند. این کار آنها از نظر مالی بی فایده بود و سودی نداشت و حداکثر زندگی خودشان را تأمین می کردند. آنها فقط توانستند یک معامله با رومانی ترتیب دهند. مقداری الوار از رومانی خریدند که در بندر خرمشهر بود که جنگ شروع شد و همه از بین رفت. بدین ترتیب، سرمایه ای که به آنها داده شده بود تلف شد. مجدداً حزب مبلغی در اختیار آنها گذاشت ولی بی فایده بود. من بارها به رصدی و فروغیان گفتم که دست از سرما بردارید. این شرکت بجز دردسر هیچ فایده دیگری ندارد و آنها گوش نکردند. این شرکت برای رصدی به یک مسئله زندگی تبدیل شده بود. پس از مدتی موسوی تبریزی بیمار شد و به شوروی رفت و فروغیان و رصدی باقی ماندند. در اواخر سال ۱۳۶۱، پس از فرار کوزیچکین، فروغیان نیز به شوروی رفت و رصدی باقی ماند که با ما دستگیر شد.

- گویا در پوشش این شرکت اطلاعاتی به شورویها رد می شد؟

کیانوری: بله! شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی خواستار تحلیل ما از اوضاع ایران بود. من هر ماه یک بار مطالبی را تنظیم می کردم و از این طریق توسط گاگیک می فرستادم. آنها هم اطلاعاتی به ما می دادند. اوایل شورویها اطلاعات خود را کتبی می فرستادند. پس از مدتی، به دلایل امنیتی، مطالب شفاهاً به گاگیک گفته می شد و او به حافظه می سپرد و در مراجعت می نوشت و به من می داد. پس از مدتی گاگیک بیمار و مدتی بعد دستگیر شد و این ارتباط به فروغیان واگذار شد.

### کشف سازمان مخفی - نظامی

- بنظر شما، علت دستگیری شما در ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ و انحلال حزب توده توسط نهادهای

قضایی در اردیبهشت ۱۳۶۲ چه بود؟

کیانوری: واقعیت این است که در زمینه غیرقانونی کردن حزب توده ایران اینتلیجنس سرویس انگلستان نقش اصلی را داشت و بسیار زودتر از آمریکاییها دست به کار شد. در فروردین سال ۱۳۶۱ یک افسر دون پایه سازمان امنیت شوروی (کا.گ.ب)، که در کنسولگری اتحاد شوروی در تهران کار می کرد، بطرز مرموزی ناپدید شد در حالی که

بهیچوجه از طرف مقامات شوروی مورد سوءظن قرار نگرفته بود. پس از گذشت چند ماه، در اوایل تابستان و شاید اواخر بهار، سروکله این فرد که ولادیمیر کوزیچکین نام داشت در ترکیه پیدا شد. ابتدا اتومبیل او در مرز ترکیه پیدا شد و سپس اعلام شد که وی از راه ترکیه به انگلستان پناهنده شده است.

- ناپدید شدن کوزیچکین دقیقاً در چه زمانی بود و شما کی و چگونه مطلع شدید؟

کیانوری: کوزیچکین در اوایل فروردین ۱۳۶۱ ناپدید شد و ۲-۳ ماه طول کشید که سروکله او در ترکیه پیدا شد. مدت کوتاهی پس از ناپدید شدن کوزیچکین، لئونید شبارشین - رابط ما با شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی - مسئله را به اطلاع من رسانید و درخواست کرد که برای یافتن او کمک کنیم. ما امکانات خود را به کار گرفتیم ولی به نتیجه نرسیدیم.

مدتی پس از پناهندگی کوزیچکین به انگلستان، اینتلیجنس سرویس پرونده قطوری برای حزب توده ایران درست کرد و با واسطه دولت پاکستان به جمهوری اسلامی ایران تحویل داد. بدین ترتیب، جمهوری اسلامی ایران براساس اطلاعات مجعولی که کوزیچکین طرح کرده بود به دستگیری رهبران و کادرهای حزب توده ایران پرداخت. می‌گویم «اطلاعات مجعول»، زیرا این آدم، که فقط يك افسر جزء کا.گ.ب بود، آنقدر از روابط ما بی اطلاع بود، که پس از آشکار شدن پناهندگی او به انگلستان، شبارشین به من گفت: او هیچ اطلاعی از رابطه شما با ما ندارد و فقط دو نفر را می‌شناسد؛ فروغیان که در دانشگاه مسکو معلم زبان فارسی او بوده و گاگیک آوانسیان که برای گرفتن ویزای سفر شوروی در کنسولگری با او تماس داشته است.

- دلیل شما برای این ادعا چیست؟

کیانوری: بهترین دلیل، گفته ارباب آقای کوزیچکین یعنی پروفیسور جیمز بیل آمریکایی در کتاب عقاب و شیر - تراژدی روابط آمریکا و ایران است که به صورت پاورقی در روزنامه اطلاعات منتشر می‌شد. جیمز بیل می‌نویسد:

زمانیکه ولادیمیر کوزیچکین دیپلمات شوروی و عامل عمده کا.گ.ب در نهران [۱]، در اواسط سال ۱۹۸۲ به انگلیس پناهنده شد و فهرستی از چند صد نفر جاسوس شوروی در ایران را به مقامات انگلیسی ارائه داد، «جمهوری اسلامی»، صدای رسمی جمهوری اسلامی ایران، در ماه سپتامبر حزب توده را به شدت مورد حمله قرار داد و به «چوب گذاشتن در چرخ انقلاب» متهم کرد. اطلاعات کوزیچکین در اختیار مقامات ایرانی قرار گرفت و بیش از یک هزار نفر از اعضای حزب توده، که بسیاری از آنها قبلاً تحت نظر بودند، دستگیر شدند.<sup>۱</sup>

— شما به گفته جیمز بیل استناد می کنید. جیمز بیل يك استاد دانشگاه است. او نیز، مانند افراد دیگر، شایعه ای را از افواه و مطبوعات گرفته و در کتاب خود نقل کرده است.<sup>۳</sup> بنابراین، حرف او سندیت ندارد و این ایراد به او، به عنوان يك محقق، وارد است که شایعه بی مأخذی را به ضرس قاطع نقل کرده.

کیانوری: چنین نیست. افرادی از نوع جیمز بیل نمی توانند بدون ارتباط با سرویسهای اطلاعاتی غرب باشند. خوب است که شما کتاب سیا و کنترل مغزها را بخوانید و ببینید که تقریباً همه استادان دانشگاه های آمریکا که در رشته های جامعه شناسی، سیاست، تاریخ و نظایر آن، بویژه در مسایل بین المللی، تحقیق می کنند در خدمت سیا هستند.

— در گفته خود شما تناقضاتی است که بطلان این شایعه را ثابت می کند. صرفنظر از منبع این شایعه. که رادیو بی.بی.سی است، شما معترفید که کوزیچکین يك کارمند دون پایه کا.گ.ب بود و، به گفته شپارشین، اطلاع زیادی از رابطه شما با شورویها نداشت. او تنها گاگیک آوانسیان و حبیب الله فروغیان را می شناخت که اولی پیش از پیداشدن کوزیچکین در ترکیه، دستگیر و بازداشت شد و دومی اصولاً دستگیر نشد و به شوروی گریخت. در اینجا این پرسش مطرح است که، به فرض اینکه کوزیچکین به همه اطلاعات کا.گ.ب دسترسی داشت، آیا اصولاً کا.گ.ب دارای این همه اطلاعات از فعالیت حزب توده در جمهوری اسلامی ایران بود که بتواند از طریق کوزیچکین در اختیار اینتلیجنس سرویس قرار بگیرد؟! آیا واقعاً شما لیست اعضای مخفی و نظامی خود را به شورویها داده بودید که کوزیچکین بتواند به دست بیاورد؟! به علاوه، بوجه کنید که کوزیچکین — برخلاف ادعای او در خاطراتش — در اوایل سال ۱۳۶۱ ناپدید شد و چند ماه بعد در ترکیه به سفارت انگلیس پناهنده شد. آیا هیچگاه به این مسئله فکر کرده اید که کوزیچکین در این فاصله چه می کرده است؟

کیانوری: اطلاعات شما بیشتر از من است. من تصور نمی کنم که کا.گ.ب اینقدر

۳. شایعه نقش ولادیمیر کوزیچکین، و از این طریق اینتلیجنس سرویس بریتانیا، در کشف شبکه های پنهانی و نظامی حزب توده نخستین بار در اواخر سال ۱۳۶۱ توسط «بنگاه سخن پراکنی دولتی بریتانیا» (بی.بی.سی.) پخش شد و توسط برخی مطبوعات غرب بدان دامن زده شد. پس از دستگیری کیانوری در ۱۲ بهمن ۱۳۶۱، هدایت حزب توده، تا اردیبهشت ۱۳۶۲، با فرج الله میزانی (جوانشیر)، دبیر دوم حزب، بود. در این دوران، بقایای رهبری حزب توده این شایعه را به سود خود یافتند و آن را در نشریه درون حزبی منعکس کردند و شبکه حزب توده وسیعاً بدان دامن زد. اهداف دستگاه سخن پراکنی انگلستان، که دارای پیوند تنگاتنگ با اینتلیجنس سرویس است، و بقایای رهبری حزب توده از پخش این شایعه کذب روشن است (ویراستار).

ولنگ و باز بوده است که کوزیچکین ماننددی، طبق نوشته جیمز بیل، هزار نفر از خبردهندگان به آن را بشناسد. به علاوه، ما نام هیچ یک از افسران عضو حزب را هرگز به مقامات شوروی نداده بودیم. من نگفتم ام که انگلیسیها سازمان نظامی حزب را لو دادند، تصور من این است که ام.آی.۶ همه اطلاعات خود را درباره افرادی که میخواست از شرشان خلاص شود به نام کوزیچکین در اختیار جمهوری اسلامی ایران گذارد.

- این ادعای شما زمانی صحیح است که بپذیریم این شایعه صحت داشته است. بگذریم! نظر شما درباره خاطرات کوزیچکین، که اخیراً در آمریکا به چاپ رسید و با سرعت فوق العاده توسط برخی ناشرین به فارسی ترجمه و منتشر شد، چیست؟

کیانوری: این کتاب را خوانده ام. بنظر من، کوزیچکین در این کتاب دروغ های بسیار بزرگی گفته است و واقعاً نمی دانم که هدف آنها از انتشار این دروغ ها چیست؟ بزرگترین دروغ کوزیچکین را شرح می دهم. او می گوید: آخرین مأموریتی که از مسکو گرفتم این بود که به ایران بیایم و عده ای از رهبران درجه اول حزب توده - از جمله کیانوری - را از راه قاچاق به شوروی بفرستم؛ وقتی به تهران آمدم این افراد بازداشت شده بودند. دستگیری من و گروه اول رهبران و کادرهای حزب در ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ بود و آقای کوزیچکین در اوایل سال ۱۳۶۱ ناپدید و در اواخر بهار یا اوایل تابستان به سفارت انگلیس در ترکیه پناهنده شد. بنابراین، دروغ شاخدار آقای کوزیچکین کاملاً روشن است. درباره میزان اعتبار این کتاب همین بس که هم خبرنگار روزنامه اطلاعات، که اولین بار این کتاب را معرفی کرد، و هم نشریه مطالعات سیاسی، که در پائیز ۱۳۷۰ از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی تهیه و منتشر شد، معتقدند که خاطرات کوزیچکین از صافی سیا و اینتلیجنس سرویس رد شده و به آن نمی توان اعتماد کرد.

- کوزیچکین در این کتاب می گوید که لئونید شبارشین بطور منظم پول معینی را برای مصارف شخصی کیانوری به او می پرداخت. در این باره توضیح دهید!

کیانوری: من از این استناد بی چون و چرای شما به لاطانات کوزیچکین واقعاً تعجب می کنم. خواهش می کنم به نقد کتاب کوزیچکین در نشریه مطالعات سیاسی مراجعه کنید و ببینید که این «جناب اشرف» چقدر دروغ گفته و ام.آی.۶ و سیا، که تنظیم کننده و دیکته کننده این کتاب هستند، چه اهدافی از این کار داشته اند. «پرداخت پول برای مخارج شخصی من» چیزی بیش از یک دروغ شاخدار و ناجوانمردانه نیست که فقط و فقط برای لجن مال کردن شخصیت من جعل شده است.

- آخرین دیدار شما با لئونید شبارشین در چه زمانی بود و چه مسایلی مطرح شد؟

کیانوری: آخرین دیدار من با شبارشین مدتی پیش از دستگیری بود. در این دیدار او از من درباره وضع سیاسی و موضع گیری رهبران جمهوری اسلامی سئوالاتی کرد. علت این بود که کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی از او خواسته بود که با آخرین نظریات من درباره اوضاع ایران به مسکو برود و او عازم این سفر بود. باید بیافزایم که من تا زمان دستگیری نام شبارشین را نمی دانستم و با نام او در زندان آشنا شدم.

- شما شبارشین را به چه نامی می شناختید؟

کیانوری: هرگز نه او نامش را به من گفت و نه من نامش را پرسیدم.  
- ظاهراً شورویها در این زمان خواستار خروج شما از ایران بوده اند. چرا از ایران خارج

نشدید؟

کیانوری: بله! با توجه به شرایط خاص حزب در سال ۱۳۶۱، که احتمال دستگیری ما جدی بود، حزب کمونیست اتحاد شوروی اصرار داشت که من فوراً از ایران خارج شوم. من صحیح ندانستم که پیش از خروج سایر اعضای رهبری حزب خود خارج شوم. مسئله در جلسه هیئت دبیران حزب مطرح شد. در این جلسه، رفقا عباس حجری و رضا شلتوکی و محمد علی عمویی در صحبت خصوصی به من گفتند که مایلند در ایران بمانند. من گفتم که باید همه تابع تصمیم عمومی جلسه باشیم. در جلسه بحث شد و تصمیم گرفته شد که همه اعضای رهبری به خارج از کشور منتقل شوند. این انتقال میسر نشد و ضربه زودتر از اجرای تصمیم ما وارد شد.  
- بهر دلیلی به چگونگی کشف سازمان مخفی - نظامی حزب توده. لطفاً استنباط خود را از

این ماجرا شرح دهید!

کیانوری: من سرنخ ها و اطلاعاتی را که از این جریان دارم شرح می دهم. همانطور که گفتم، در سال ۱۳۵۸ خانه مهدی پرتوی در يك حادثه ظاهراً تصادفی، که نمی دانم تا چه حد «تصادفی» بود، بازرسی شد و مقداری از اوراق سازمان مخفی به کمیته محل انتقال یافت که سپس به او پس داده شد. این جریان را قبلاً توضیح داده ام. بدین ترتیب، این جریان منتفی شد ولی واقعاً برایم مشخص نیست که آیا در این حادثه پرتوی شناخته شد و تحت مراقبت قرار گرفت یا نه.

مدتی بعد، در سال ۱۳۵۹، حادثه دیگری برای مهدی پرتوی پیش آمد. در اوایل سال ۱۳۵۹، ما اطلاعاتی از فعالیت گروه خادم به دست آوردیم که قصد داشتند در نماز جمعه بمب گذاری کنند. ما در عین اینکه این اطلاعات را در اختیار نیروهای امنیتی کشور گذاشتیم، مستقیماً نیز وارد عمل شدیم. در این ماجرا مهدی پرتوی مشارکت داشت و يك قبضه اسلحه کلاشینکف در اتومبیل خود حمل می کرد. او و سه تن دیگر از اعضای حزب توسط يك گروه از



افراد کمیته دستگیر شدند و این سلاح نیز ضبط شد. آنها ۳ - ۴ ماه در زندان بودند و پس از مراجعات مکرر ما به مسئولین قضایی آزاد شدند. پس از این حادثه، ما که تعقیب و کنترل مهدی پرتوی را محتمل می‌دانستیم، او را به سازمان علنی حزب منتقل کردیم و برای دوران کوتاهی هادی پرتوی - برادر مهدی - را مسئول سازمان مخفی کردیم. در این دوران، مهدی پرتوی در سمت معاونت میزانی، که مسئول شعبه تشکیلات کل بود، کار می‌کرد. در این دوران، هادی پرتوی به اقداماتی دست زد که جنبه شخصی داشت و با اصول حزب منطبق نبود. در نتیجه، ما او را از مسئولیت فوق - و اصولاً از کار مخفی - خارج کردیم و برای فعالیت در سازمان علنی حزب به عضویت کمیته ایالتی خراسان درآوردیم.

- شغل هادی پرتوی چه بود؟

کیانوری: او با حقوقی که برای کار حزبی به وی می‌دادیم امرار معاش می‌کرد. پس از این جریان، ما مجبور شدیم رحمان هاتفی را مسئول سازمان مخفی کنیم. ولی پس از مدتی مشخص شد که وی تحت تعقیب است و لذا مجبور شدیم او را به سازمان علنی حزب منتقل کنیم.

- پس، در سالهای ۱۳۵۸ - ۱۳۶۱ پرتوی و هاتفی هر دو اداره سازمان مخفی را به عهده نداشتند؟

کیانوری: خیر! ما صحیح نمی‌دانستیم که هر دو در سازمان مخفی باشند و قرار شد که فقط مهدی بماند و کار مخفی را اداره کند. ما تعدادی از کادرهای نوید را به سازمان علنی منتقل کردیم که هاتفی یکی از آنها بود. فقط در همین دوران او مدتی مسئولیت سازمان مخفی را به عهده داشت.

- مسئولیت هاتفی چه بود؟

کیانوری: او با شعبه مطبوعات همکاری داشت. مدتی معاون شعبه تعلیمات، به مسئولیت رفعت محمدزاده، شد و سپس دبیر کمیته ایالتی تهران، به مسئولیت عباس حجری، بود. هم مهدی پرتوی و هم رحمان هاتفی همیشه نام مستعار داشتند. نام مستعار پرتوی «خسرو» و نام مستعار هاتفی «حیدر مهرگان» بود. هاتفی با این نام جزوات و کتابهایی نوشت. مجموعه اسناد حزب، که با نام اسناد و دیدگاهها منتشر شد، کار اوست.

پس از اینکه مشخص شد هاتفی شناخته شده و تحت کنترل است، ما تصمیم گرفتیم که رضا شلتوکی را به مسئولیت سازمان مخفی بگماریم. ولی پس از بررسی به این نتیجه رسیدیم که وی، به این علت که از افسران سابق حزب و ۲۵ سال زندان بوده، بیش از حد شناخته شده است. در نتیجه، پس از بررسی‌های بسیار، باز به این نتیجه رسیدیم که کس دیگری بجز مهدی

پرتوی شایستگی اداره سازمان مخفی را ندارد و مجدداً او را در این مسئولیت گماردیم. بدین ترتیب، مهدی پرتوی تا اردیبهشت ۱۳۶۲ مسئولیت سازمان مخفی حزب را به عهده داشت. (او در ضربه اول، که من دستگیر شدم، گرفتار نشد و تنها در ضربه دوم بازداشت شد.)

- ارزیابی شما از مهدی پرتوی در این دوران چیست؟

کیانوری: من مهدی پرتوی را تا زمان گرفتاری یکی از بهترین و برجسته‌ترین افراد حزب می‌دانم. او در دوران شاه با تشکیل سازمان نوید، چاپ نشریه نوید و جلب افراد به حزب کار فوق‌العاده مؤثر و فداکارانه‌ای انجام داد. این ارزیابی من مربوط به پیش از دستگیری اوست. پس از دستگیری، نمی‌دانم چند روز بعد، پرتوی تسلیم شد و ضعف شدید نشان داد و رنگ عوض کرد و مثل طبری «مسلمان دو آتش» شد و در دادگاه افراد نظامی آن کارها را کرد و همه جریانات را با آب و تاب شرح داد و مسایلی را که شناخته نبود توضیح داد. کمتر کسی در اینگونه مسایل چنین برخورد کرده است. او به همین دلیل در زندان از طرف افراد حزب طرد شد.

- اینکه دلیل بر ضعف پرتوی نیست. خود شما نیز در دادگاه نظامیان حضور داشتید و آقای عمویی نیز گرداننده میزگرد تلویزیونی بود و انصافاً جلسه را خوب اداره کرد. اگر تعبیر به ضعف شود، کل رهبری حزب توده ضعف نشان داد. تفاوت پرتوی این بود که با صداقت عمل کرد، و اگر به اسلام روی آورده این حسن اوست و نه عیب او. خود شما شاهدید که نماز خواندن در زندان هیچ تأثیری بر محکومیت فرد ندارد و کسی هم اصرار نداشته که مثلاً شما نماز بخوانید. این مسایل تحولات روحی شخصی است و به خود انسان مربوط است. بالاخره، پرتوی جوان است. می‌بیند که زندگیش به خاطر یک سراب بوج به تباهی کشیده شده، نیرو و خلاقیتش به هرز رفته، بهترین سالهای عمرش از دستش رفته. اینها همه دردآور است. نسل جوان که آن انجماد فکری و شخصیتی نسل قدیم حزب توده را نداشت. جوانی خود عامل مهمی در ندامت و تحوّل روحی است. در این زمینه احادیث فراوان داریم.

کیانوری: بهر حال، در زندان بحث‌ها شروع شد و شیوه رفتار پرتوی و توبه او مزید بر علت شد و عده‌ای ادعا کردند که سازمان مخفی و نظامیان حزب را پرتوی لو داده است. - پرتوی که در ضربه دوم و به همراه بخش اصلی اعضای مخفی و نظامی دستگیر شد. همه

در فاصله کوتاه یکی دو روز دستگیر شدند. چگونه او می‌توانست این افراد را لو دهد؟

کیانوری: استدلال افرادی که به این نظر معتقد بودند این بود که پرتوی در همان دستگیری ۲-۳ ماهه سال ۱۳۵۹ تسلیم شده و طی تمام این مدت به عنوان عامل نفوذی در حزب عمل می‌کرده است. میزانی، در زندان، جداً معتقد بود که مهدی پرتوی همه را لو داده

است. او می گفت: «پس از دستگیری گروه اول رهبری، مهدی پرتوی خانه سایر افراد رهبری را تأمین می کرد. شب دستگیری جلسه رهبری حزب بود. پرتوی همه ما (میزانی، ابراهیمی، هاتفی و سایرین) را به خانه ای رسانید. ما به او اصرار کردیم که شب و دیروقت است، در اینجا بمان. او گفت: نه! قرار واجبی دارم و باید بروم. پرتوی رفت و ما به درون خانه رفتیم. در نزدیکی خانه يك اتومبیل با دو سر نشین پارک شده بود که مشکوک بنظر می رسید. پنج دقیقه بعد به درون خانه ریختند و همه ما را دستگیر کردند.» در مقابل، پرتوی می گفت: «اگر من در جریان کمیته و یا در دستگیری سال ۱۳۵۹ تسلیم شده بودم، اکنون با افتخار می گفتم که عامل نفوذی جمهوری اسلامی بوده و توانسته ام این خدمت بزرگ را بکنم.» من در این مورد هیچ اتهامی به پرتوی نمی زنم چون دلیل و قرینه ای ندیده ام. نظر خود من این است که این اتهام به پرتوی وارد نیست و او فقط پس از دستگیری تسلیم شده است.

واقعیت دیگر این است که پس از دستگیری ما، بقایای کادر مرکزی حزب و تمام سازمان مخفی، که هنوز دستگیر نشده بودند، ناشیانه عمل کردند. يك ناشیگری بسیار سخت این بود: در ضربه اول (۱۲ بهمن ۱۳۶۱) هدایت الله حاتمی دستگیر شد و او را حتی به همراه ما به زندان آوردند، ولی بلافاصله آزادش کردند. رحمان هاتفی دوبار در شهر دستگیر شد و او را به پاسگاهی بردند و بعد گفتند که اشتباه شده و او را آزاد کردند. معلوم بود که این آزادی ها تصادفی نیست و برای تعقیب است. آنها به این مسئله توجه نکردند و به فعالیت خود ادامه دادند و در تمام جلسات شرکت کردند. در جریان بازجویی يك بار عکسی به من نشان دادند. در این عکس رحمان هاتفی در حال سوار یا پیاده شدن از درب جلوی يك اتومبیل بود. راننده اتومبیل در جلو و سه سر نشین در عقب نشسته بودند. این یعنی يك گروه کامل. دوستان ما ناشیگری کردند و همه شان لو رفتند و سازمان مخفی، تا نفر آخر، کشف شد.

### بقایای حزب توده پس از انحلال

- همانطور که می دانید، پس از دستگیری رهبران حزب توده و انحلال آن، ایرج اسکندری به اتفاق برخی از کادرهای سابق حزب مانند بابک امیر خسروی، فریدون آذرنور و فرهاد فرجاد آزاد افشاگری هایی را علیه گروه علی خاوری - حمید صفری - امیر علی لاهرودی (که رهبری رسمی بقایای حزب توده در خارج را به دست داشتند) آغاز کردند که سرانجام به تأسیس يك گروه جدید به نام «حزب دمکراتیک مردم ایران» انجامید. این گروه یا محفل که در فرانسه و آلمان مستقر است توانست بخش عمده توده ایهای مقیم خارج را به خود جلب کند و در نتیجه گروه خاوری بیشتر به اعضای فرقه دمکرات آذربایجان مستقر در باکو محدود شد. در

این ماجرا، مصاحبه‌های ایرج اسکندری با بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور - که بعداً به صورت کتاب خاطرات اسکندری منتشر شد - نقش داشت.<sup>۴</sup> مفید است که درباره وضع اسکندری پس از خروج از ایران در سال ۱۳۵۸ توضیح دهید.

کیانوری: اطلاع زیادی از فعالیت‌های ایرج اسکندری پس از گرفتاری ما ندارم. می‌دانم که علی خاوری و حمید صفری و لاهرودی يك پلنوم کمیته مرکزی تشکیل دادند و ایرج، چون در این جلسه به عنوان دبیر انتخاب نشد، مخالفت با آنها را شروع کرد و نامه‌ای به برژنف نوشت که به آن اعتنا نشد. این مربوط به سال ۱۳۶۲ است. ایرج سپس به پاریس رفت و در گفتگو با امیرخسروی و آذرنور و فرجاد پرگویی‌های زیادی کرد که آنها ضبط کردند و بعداً به عنوان خاطرات او منتشر کردند، و بالاخره در سال ۱۳۶۴ درگذشت.

- نظر شورویها درباره مصاحبه اسکندری با تهران مصور و اخراج او از هیئت سیاسی توسط شما چه بود؟ آیا آنها این اقدام را تأیید کردند؟

کیانوری: بعد از آن جریان، من سفری به مسکو داشتم که طی آن با رفیق پاناماریف - دبیر کمیته مرکزی و مسئول شعبه بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی - دیدار داشتم. شورویها از همه ماجرا مطلع بودند، زیرا صحبت‌های او روی نوار ضبط و تکثیر شده بود. رفقای شوروی به من گفتند: چرا او را از حزب اخراج نکردید؟ آدمی که این همه افتضاح به بار می‌آورد و در حال مستی مصاحبه می‌کند، اصولاً شایستگی عضویت در حزب را ندارد! (ما اسکندری را تنها از عضویت هیئت سیاسی کنار گذاشته بودیم و او هنوز عضو کمیته مرکزی بود.) من در پاسخ گفتم: ما به علت سابقه اسکندری (او عضو گروه ارانی بود، در کنگره حزبی انتخاب شده و سالها دبیر و دبیر اول حزب بود) نخواستیم که فضای تحریک آمیزی به وجود آید و مسئله به عنوان انتقام‌جویی من از اسکندری تفسیر شود. ما به همین علت به رفقای آلمان دمکراتیک توصیه کردیم که بهیچوجه در زندگی عادی او تغییر ندهند و همان امکاناتی را که به عنوان دبیر اول حزب در اختیار داشت (خانه، حقوق، بیمارستان و غیره) به او بدهند.

- با توجه به این روحیه اسکندری، چرا شورویها اجازه دادند که او در سال ۱۳۶۳ به

فرانسه برود و آن صحبت‌ها را بکند؟

کیانوری: اسکندری همیشه اجازه مسافرت داشت و ما در این کار نقش نداشتیم. دفعه

۴. خاطرات سیاسی ایرج اسکندری در چهار جلد توسط بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور در اروپا انتشار یافت. آنچه در ایران با همین عنوان منتشر شد تنها دربرگیرنده بخش کوچکی از خاطرات اسکندری است که مقالات پراکنده و متفرقه بدان افزوده شده است (ویراستار).

آخر نیز به آلمان دمکراتیک بازگشت که اثاثیه اش را بردارد و برای همیشه به پاریس برود که سخته کرد و مرد. این چیزی است که در روزنامه ها خوانده ام.

- سؤال این است که چرا شورویها اجازه دادند که اسکندری به این راحتی به غرب برود

و چنین مطالبی را بیان کند؟

کیانوری: ببینید! آنقدر در غرب علیه اتحاد شوروی و احزاب کمونیست تبلیغات شده و مطلب منتشر شده که مسئله اسکندری تأثیر زیادی در آن نداشت. شورویها نمی خواستند که با جلوگیری از سفر اسکندری يك جنجال جدید درست کنند. بالاخره ایرج را در اروپا می شناختند و در سایر احزاب سروصدا راه می افتاد که جلوی خروج او را گرفته اند. گفتند، بگذارید برود و هر مزخرفی می خواهد بگوید.

- می گویند که در آخرین سفر اسکندری به آلمان شرقی سابق، برای جلوگیری از ادامه

افشاگری ها، او را به قتل رسانیدند و مرگ وی طبیعی نبود؟

کیانوری: این فرضیه از مغزهای کمی ناراحت مانند مغز مهدی پرتوی و احسان طبری، که قتل محمد مسعود و دهقان را هم کار شورویها می دانند، بیرون می آید. در تاریخ اتحاد شوروی آنقدر از اسکندری بزرگتر و مهم تر خیانت کرده اند که اسکندری در میان آنها گم است. افزون بر این، اسکندری غیر از آنچه که گفته، چیز بیشتری نمی دانست. واقعیت این است که ایرج به علت مصرف بیش از حد سیگار و مشروب سخت بیمار بود. هنگامی که در آلمان بودیم، متخصصین به او گفته بودند که «اگر کشیدن سیگار و خوردن مشروب را ترك نکنی، می توانیم تاریخ مرگتان را از همین امروز تعیین کنیم.»

- هم در تخلیه خاطرات اسکندری و هم در فروپاشی بقایای حزب توده در خارج، در

سالهای ۱۳۶۲ به بعد، بابک امیرخسروی، عضو سابق کمیته مرکزی، نقش درجه اول داشت. او امروزه عملاً به یکی از سران محافل ضدانقلابی مقیم اروپا تبدیل شده و سیاست نزدیکی و همپیوندی بقایای چپ با محافل راستگرا و وابسته به غرب را اشاعه می دهد. لطفاً درباره امیرخسروی نیز توضیح دهید!

کیانوری: من در این کتاب گاه درباره بابک امیرخسروی صحبت کرده ام. او دانشجوی

دانشکده فنی و از اعضای حزب و از يك خانواده متمول بود. بابک را ما دو سال پیش از ۲۸ مرداد به عنوان نماینده سازمان دانشجویان برای کار به دبیرخانه اتحادیه بین المللی دانشجویان فرستادیم. او به عنوان نماینده سازمان جوانان حزب در دبیرخانه اتحادیه بین المللی دانشجویان (مستقر در پراگ) و فدراسیون بین المللی جوانان دمکرات سالها به کار پرداخت و مسافرتهاى زیادی به تمام دنیا داشت. سپس، پس از پایان کارش در فدراسیون، ما

ترتیبی دادیم که وی دوره سه ساله مدرسه عالی حزبی را در مسکو بگذراند. پس از پایان این دوره، بابک به آلمان دمکراتیک آمد و دو سال در آنجا بود. در این زمان ما یک دوره ویژه برای او گذاشتیم تا تحصیلات خود را در رشته مهندسی ساختمان تکمیل کند و بتواند در این رشته در غرب به کار بپردازد. رفقای حزب سوسیالیست متحده آلمان به توصیه ما برای او معلم مخصوص گرفتند تا تمام آن دروسی را که در ایران فراگرفته و فراموش کرده بود مجدداً به او بیاموزد. بدین ترتیب، بابک دوباره مهندس شد. خانم او هم به آلمان دمکراتیک آمد و طی این مدت مدرک دکترای خود را در رشته شهرسازی با نتیجه «بسیار ممتاز» گرفت. آنها سپس با موافقت حزب به پاریس رفتند. بدین ترتیب، آنها با این کمک‌های حزب و با سرمایه ارزی زیادی که بابک در مسافرتهاى خود به عنوان دبیر فدراسیون جوانان دمکرات اندوخته بود، زندگی بسیار مرفه‌ی را در پاریس شروع کردند. بابک، بلافاصله در حومه پاریس، نزدیکی کاخ ورسای و در یک ناحیه جنگلی بسیار زیبا، ویلای خیلی قشنگی ساخت که من رفته و دیده‌ام. او در پاریس در یک شرکت ساختمانی فرانسوی، که در الجزایر پیمانکاری‌های مهمی داشت، کار می‌کرد و اغلب هفته‌ها به الجزیره می‌رفت. او در پاریس عده‌ای از افراد حزبی را نیز در پیرامون خود داشت، که این گروه همیشه با گروه حزبی حسین نظری دعوا و اختلاف داشتند. پس از انقلاب، بابک نیز به ایران آمد و در کمیته مرکزی حزب مسئولیت‌هایی گرفت که مهم‌ترین آن مسئولیت شعبه پژوهش بود. در این دوران، بابک همیشه با من دعوا می‌کرد و مرتب می‌گفت: چرا من را عضو هیئت سیاسی نمی‌کنید، من از تمام این افسرانی که عضو هیئت سیاسی شده‌اند (عمویی، حجری و دیگران) بالاترم و سوادم بیشتر است. من به او می‌گفتم: تو درست می‌گویی، ولی نباید خودت را با آنها مقایسه کنی. آنها ۲۵ سال در زندان مقاومت کرده‌اند و تو حتی یک روز هم به زندان نرفته‌ای و اگر رفته بودی معلوم نبود چه می‌شدی! بابک ناراحتی قلبی (تنگی شریان) داشت و برای عمل جراحی به سویس رفت. پس از معالجه، به من تلفن کرد که به ایران بیایم؟! من پاسخ دادم: اگر می‌خواهی بیایی، بلند شو و بیا! او دو هفته بعد باز تلفن زد که: بیایم؟! باز همان جواب را دادم. این کار چند بار تکرار شد. این در زمانی بود که حزب زیر فشار قرار گرفته و فعالیت در ایران توأم با مخاطره بود. بالاخره، میزانی به من فهماند که این بابا نمی‌خواهد به ایران بازگردد، شما چرا به او اصرار می‌کنید. من پاسخ دادم: ما کسی را مجبور نمی‌کنیم، خوب، نیاید و در همانجا بماند. بابک در اروپا ماند. همسر و فرزندش نیز در پاریس بودند. بدین ترتیب، بابک یکی از کسانی است که در تمام تاریخ حزب فقط از امکانات حزب استفاده مادی کرده و زندگی راحت و آسوده‌ای برای خود ترتیب داده است.

— شما علت این چرخش امیرخسروی به سمت غرب را چه می‌دانید؟

کیانوری: با شرحی که دادم شخصیت بابک کاملاً روشن شده است. علاوه بر این، همسر بابک نیز در گرایش او نقش زیاد داشت. این خانم اهل ونزوتلا و از خانواده مرفهی است. خود او نیز در دوران کار در دبیرخانه فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (ووف - دی - ۵) حقوق بسیار زیاد می گرفت. این خانم پس از مدتی يك فرد بکلی منفی شد. او نه فقط ضد شوروی و ضد کمونیسم شد، بلکه بتدریج به همین جایی گرایش یافت که الان هست. او، هم از نظر سیاسی و هم از نظر مادی، بابک را به سمت خود کشید.

- عده ای براساس سوابق امیرخسروی و بویژه با توجه به فعالیت جدی سرویسهای غرب در سازمان های دانشجویی در دهه ۱۹۶۰ و نیز با توجه به حرکت های سیاسی او در سالهای اخیر معتقدند که امیرخسروی قبلاً به سرویسهای اطلاعاتی غرب جلب شده و این اقدامات هدایت شده و سازمان یافته است. نظر شما چیست؟

کیانوری: بنظر من، بابک امیرخسروی جاسوس نبوده است. او فردی است که از نظر سیاسی منحرف شده و به دنبال مواضع خود رفته. من در حافظه خود هیچ قرینه ای در تأیید این نظریه نمی یابم.

- دانش سیاسی امیرخسروی در چه حدی است؟

کیانوری: در حد متوسط.

- اهل قلم هم بود؟

کیانوری: خیلی کم! در مطبوعات ما مقالات اندکی از او هست.

- سواد او بیشتر است یا آذرنور؟

کیانوری: سواد بابک بیشتر است. آذرنور اصلاً سواد سیاسی ندارد.

- با چه زبان هایی آشنایی داشت؟

کیانوری: فرانسه می دانست. روسی هم کمی یاد گرفته بود.

- متن يك سخنرانی بابک امیرخسروی در دست است که در مراسم ۱۶ آذر سال ۱۳۵۸ در

دانشکده فنی دانشگاه تهران ایراد کرده و در مطبوعات حزب توده به چاپ رسیده. برخورد امیرخسروی در این سخنرانی به شما بسیار مثبت و تا حدودی متملقانه است.

کیانوری: چنین نیست. بابک تملق گو نبود. او در طول زندگی سیاسی خود در حزب،

چنانکه در گفتگوهای او با اسکندری نیز مشهود است، همیشه از طرفداران من بود. البته او همیشه کوشش می کرد که دو طرف را نگاه دارد، ولی بالاخره نظر من را ترجیح می داد.



- بپردازیم به فریدون آذرنورا

کیانوری: فریدون آذرنور از افسران سازمان نظامی حزب بود که در جریان فرقه به آذربایجان رفت و پس از شکست فرقه به شوروی مهاجرت کرد. او در دوران اقامت در شوروی مدرسه مهندسی ساختمان را در رُستوف به پایان رسانید و سپس، مانند بابک، در پلنوم چهارم شرکت کرد و در یکی از پلنوم‌ها به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی برگزیده شد. در دوران بومدین، به علت اینکه فرانسویها بکلی الجزایر را ترك کرده و الجزایری‌ها متخصص کافی نداشتند، عده زیادی کارشناس از شوروی به الجزایر اعزام شدند. در میان آنها ۵-۶ نفر از متخصصین حزب ما نیز بودند. آذرنور نیز با این گروه به عنوان مهندس به الجزایر رفت و به کار پرداخت. یکی از این افراد فریدون کشاورز بود که از دوران تحصیل در فرانسه با بومدین آشنایی داشت و دیگری سرابی. سرابی مهندس ذوب آهن بود. سرابی نیز از حزب کنار گرفت و به ایران آمد و پس از انقلاب رئیس کارخانه ذوب آهن اهواز شد و در جریان يك حمله هوایی عراق کشته شد و از او به عنوان شهید تجلیل به عمل آمد.

- سرابی عضو حزب بود؟

کیانوری: خیر! مدتها پیش از حزب جدا شده بود.

آذرنور پس از انقلاب به ایران آمد و به علت مقام بالایی که در الجزایر داشت (در الجزایر رئیس بخش مصالح ساختمانی بود) در دفتر بنی صدر به عنوان کارشناس رده بالا به کار گرفته شد و مسئول تدارک مصالح ساختمانی گردید. به همین علت، ما آذرنور را وارد کار حزبی نکردیم و او را در پلنوم هفدهم شرکت ندادیم. البته خود او به شدت گله داشت که چرا در پلنوم شرکت نکرده و چرا او را به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب نکرده ایم. در این دوران آذرنور تنها يك ارتباط فردی با بابک امیر خسروی داشت و از این طریق به حزب مرتبط می شد. پس از دستگیری ما در بهمن ۱۳۶۱، او توانست به الجزایر یا فرانسه فرار کند و دیگر از او اطلاع نداشتیم تا اینکه خبر ماجرای پلنوم هیجدهم و انشعاب او به همراه بابک رسید.

- آذرنور از نظر شخصیتی چگونه بود و به کدام جناح حزب گرایش داشت؟

کیانوری: او مهندس بود. به تمام معنا مهندس بود و يك فرد سیاسی به شمار نمی رفت. از نظر شخصیتی آدم صریح و روشن و بی شیله پیله ای بود. فرد دوست داشتنی بود و من به او علاقه زیاد داشتم. او بهیچوجه با طیف اسکندری و دیگران همراهی نداشت و فرد مستقلی بود.

- و بالاخره، فرهاد فرجاد آزاد!

کیانوری: فرهاد فرجاد از جوانانی بود که در اروپا برای حزب فعالیت می کردند. او در آلمان غربی بود و برادرش - مهرداد - در ایتالیا. پدر آنها يك پزشک متمول و خانواده آنها عموماً

توده ای بودند. فرهاد در جریان انشعاب مائوئیستها و جریانات کنفدراسیون برای حزب تلاش زیاد کرد که شرح آن را داده ام. او، طی سالهای پیش از انقلاب، یکی از گردانندگان سازمان جوانان و دانشجویان حزب در اروپای غربی بود و همیشه از مواضع درست حزب حمایت می کرد. پس از انقلاب، مدتی دبیر سازمان جوانان، به مسئولیت کیومرث زرشناس، بود و بعد برای اداره سازمان حزب به اصفهان رفت و پس از ضربه بهمن ۱۳۶۱ توانست به خارج برود. و بالاخره به همراه بابک و آذرنور پس از جریان پلنوم هیجدهم جدا شد.

- دانش سیاسی و اجتماعی فرجاد در چه حدی بود؟

کیانوری: معلومات تتوریک فرهاد، مانند سایر جوانان حزب، زیاد عمیق نبود. ببینید! سواد اغلب اینها، یک سواد بسیار محدود از کلیات مارکسیسم است. آنها آثار اصلی مارکسیسم را خیلی کم مطالعه کرده اند. خود من هم در این زمینه مطالعه ام متوسط است و ادعایی ندارم.

- به عنوان تتوریسمین؟

کیانوری: به عنوان صاحب نظر در مارکسیسم. از این لحاظ سواد همه ما کم بود. تنها طبری باسواد بود.

## پایان سخن

همانطور که خوانندگان گرامی می بینند، در این خاطرات از عملکرد حزب توده ایران در نزدیک به چهار سال فعالیت پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ سخنی گفته نشده است.

در این ارتباط یادآور می شوم که این بخش اکنون در دست تهیه است و امید دارم در آینده نه خیلی دور آن را در اختیار خواستاران بگذارم.

نورالدین کیانوری

## - پایان سخن -

همانطور که خوانندگان گرامی می بینند در این خاطرات از عملکرد حزب توده ایران در نزدیک به چهار سال فعالیت پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ سخنی گفته نشده است.

در این ارتباط یادآور می شوم که این بخش اکنون در دست تهیه است و امید دارم در آینده نه خیلی دور آن را در اختیار خواستاران بگذارم.

نورالدین کیانوری



www.KetabFarsi.com

تصاویر



# ۱. آلبوم دکتر نورالدین کیانوری

تصاویر مندرج در این بخش گزیده‌ای از آلبوم شخصی دکتر نورالدین کیانوری است.



پدرم با رادیکال‌ترین جناح مشروطه خواهان  
در ارتباط بود (ص ۳۶).

شیخ مهدی نوری



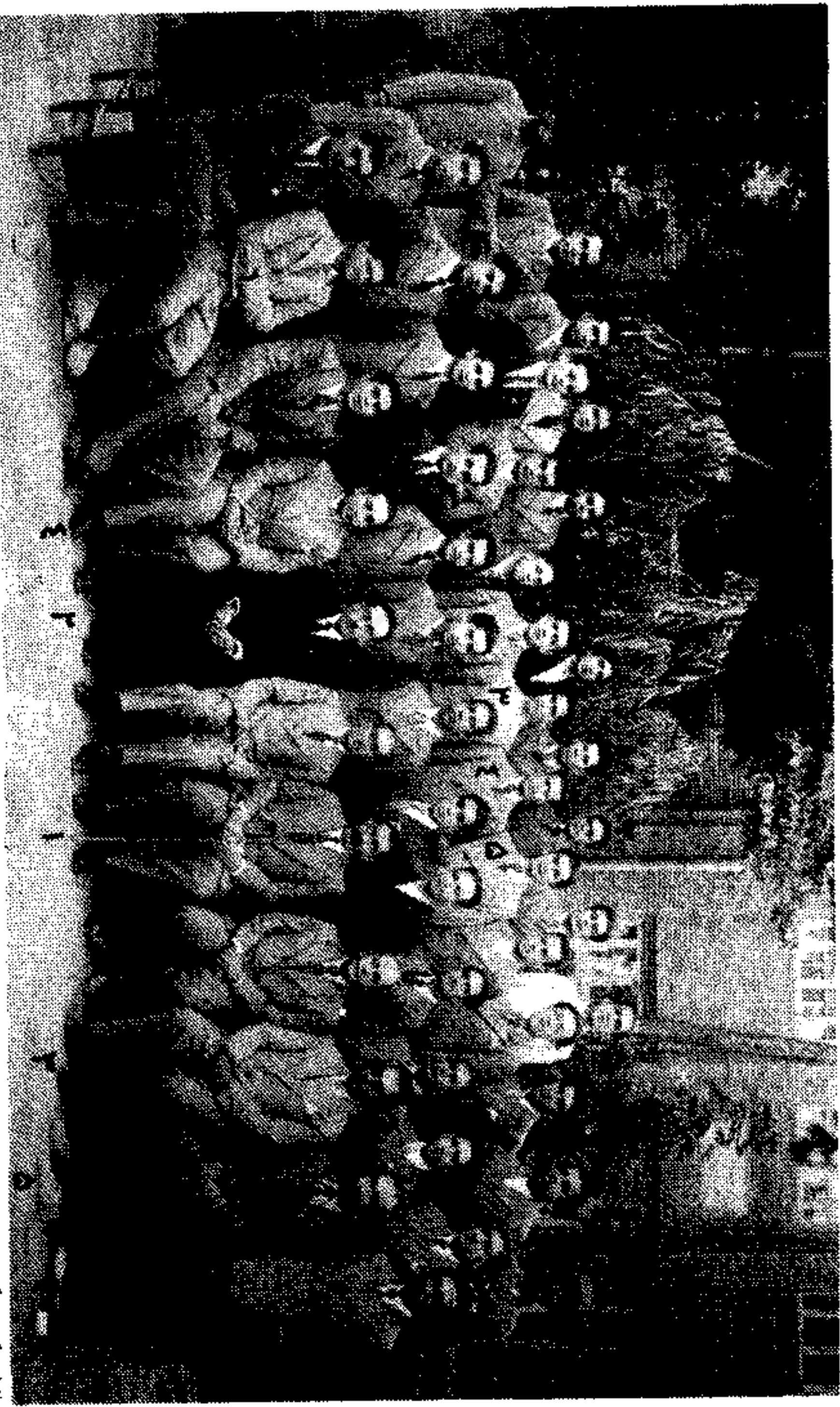
نورالدین کیانوری در مدرسه دارالفنون  
از کلاس دهم به مدرسه دارالفنون رفتم (ص ۴۰).





نورالدین کیانوری (سمت چپ) به اتفاق سرعنه اش (عزالدین شهنش) (نوروز ۱۳۰۴)

پالتو متعلق به سرعنه ام است که پهلویم ایستاده. من در زمستان پالتو نداشتم و برای عید نوروز هم لباس نو نداشتم و حتی کفش هم نداشتم (کیانوری).



افرادى كه در عكس ديده مى شوند: ۱- رئيس دانشكده فنى، ۲- دكتور محمود حسامى (استاد فيزيك)، ۳- دكتور مهديس سيروس (استاد فيزيك)، ۴- مهندس مشايخي (استاد رياضى رياضي)، دانشجو بان، ۱- فضل الله رضا، ۲- انور خامه اى، ۳- بلور فرزان، ۴- تقى مكى بزاد، ۵- بزشكيان، ۶- جلالى، ۷- احمدى، ۸- نورالدین كيانورى. عكس پايان اولين سال تحصيلي دانشكده فنى (۳۱ خرداد ۱۳۱۴). محل دانشكده در طبقه دوم دبیرستان دارالفنون بود. عكس در حياط دبیرستان (دانشگاه امير كبير كنونی) برداشته شده است (كيانورى).